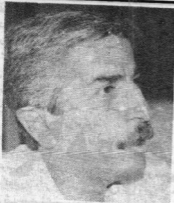


«به جا»

وبرخی مترادفهای آن

به: استاد بزرگوار و توانا دکتر مهدی محقق



دکتر سعید حمیدیان

برسته که اگر فی المثل کسی یا رسانه‌ای خیر درگذشت بزرگی را حتی بر جعفر حق هدایت یا تعلیم نیز داشته به او برساند، با تعجبی بلاهت آمیز از آن کسی یا از خود می‌پرسد: ای مگر ایشان قبلاً فوت نفرموده بودند؟ و اطمینان دارم که با چنین رسم و روشی که در پیش کرده‌ام، خود نیز خواه و ناخواه مصداق سخن آن نویسنده مشهور خواهم شد. که گفت: دوست دارم طوری زندگی کنم که دیگران با شنیدن خبر مرگم بگویند: عجب، مگر او قبلاً نمرده بود؟ در چنین حالی (بی آن که باز فصد توجیه کاملی و کوتاهی خویش در این معنی در میان باشد عرض می‌کنم) نه باینجهی بر شرکت جوینده در مراسم تشییع و ختم واجب می‌آید، و نه باینجهی از کیسه صاحب عزا

پس در مجموع، و در ختمام عرایض، چون با عرض تسلیتی چنین دیر هنگام داع کمایش کاسته عزیزان را گرم کردن سردی است، همان خوشتر که به گفتن شاد باش موسم زایش و رویش دوباره حیات جهان و جهان حیات بسنده کم. همچنین از آنجا که همه تن مقصوم از دولت ملازمت، پاداشینی کوچک را دوباره «باجاه» برگ سیزی می‌کنم به خاک پاک ابوی آن دوست گرانمایه، و شرکی دربرگذشت استاد گرانمایه و دکتر محقق هم نبینی

دوستار سعید حمیدیان

در گلستان سعدی، دو باب اول، حکایت شانزدهم (یکی از رفیقان شکایت روزگار نامساعد به نزد من آورد که ...) می‌خوانیم که آن رفیق سعدی پس از ذکر حال فاقه خویش و عذاب امل و عیال و عدم کفاف دو آمد به سعدی متوسل می‌شود تا مگر راهی برای رهایی از این وضع پیش پای او بگذارد، و می‌گوید: «در علم محاسبیت چنانکه معلوم است چیزی دانم و اگر به جاو شما جهنی معین شود که موجب جمعیت خاطر باشد... الخ»

درباره «به جا» نگارنده این سطور تاکنون شرح یا معنای درستی از هیچ یکی از شرح‌کنندگان گلستان ندیده است. در واقع با اصلاً چیزی

گرامی دوست دانشی، استاد موسوی گرامرودی یا درود و امید به این که نت دست‌تر از همیشه و فربه‌تر از این، درود خنک و درد از کف رفتن پدر فراموش باد! پدری که نادیده و ناشناخته می‌توان گفت از این که سرو سکنندری، یا به اعتباری بید سخنوتی، چون حضرت را در پس پشت به یادگار و نهاده نباید در غمگنی و نگرانی چشم برهم نهاده باشد، و این خود موهبتی است اندکیاب نیز نمی‌دانم باید دلدارای مرگ پدر داد یا شادباش فرا رسیدن سال نو گفت، اما باید بدانی این که جمع بین تسلیت و تشریح می‌کنم نه از سست کوشی این ارادتکوشی یا منتصد بازی مردردانه، که از اینتلاعات فراوانی است که حتی دوستان صمیمی، یا بهتر بگویم صمیمی نام، نیز هم خوشبختانه از ده یک آن بپختند و ذکر حال نیز موجب ملال، از یاباری که نه مانده نوش و نوازم را گرفت و جان را بدبختانه خیره گو این که اگر این فقیه سعید را افشار لقب و شهید زنده بودی از فرط همان ابتلائات و آلام قد و نیم قد چندان راه دوری نمی‌رود یک گرفتاری، که این یک تضاداً از گونه نیک است ولی به هر حال شدید، کاری است که به عنوان ویرایشی دقیق و همه جانبه بر روی پنج کتب نظامی گنجهای، متن شادروان و وحید دستگردی می‌کنم، که تاکنون از چهار پنج دفتر آن از هفت دفتر جان برده‌ام، کاری چنان یک نفس و یک روید که حتی فر ایام بیمارستان عروسی به علت اشکالات آشنالالت آشنائی نیز دستی زیر سرم بود و دستی دیگر روی کتاب، و دستی سوم می‌خواست که نبود تا بر شوم درم‌خیز یا دل درد میرشد بگذارم.

عرض که خبر درگذشت ابوی گرامسی آن عزیز در روزهای قناعت به این کوچک رسید که هیچ گونه نگاهداشت ادبی به شرفایی و خدمتگزارایی از او بر نمی‌آمد بگذریم از این که چه سنگدل بلکه سنگدل آدمی است آن که منهای نوابش در چنین آلام و ایامی خلد عنان و حاضر بران و گشاده بی به خدمتگزارایی از این دست باشد. و اما راستش را بنخواهی دوستفرازان سالهای اخیر چنان در برهمه کس و گرش از همه جز

درباره آن نگفتمند ربا اگر گفتمند سستای عرست و متیق نیست و این خود ناشی از عدم توجه به معنی و کاربرد اصطلاحی و خارج از وضع لغوی آن است، یعنی «جاه» را به همان معنای معروف آن یعنی مقام و جایگاه گرفته‌اند. در شرحی که استاد دکتر خطیب رهبر از این کتاب براساس طبع روانشاد محمد علی فروغی کرده‌اند تنها آمده است: «جاه: مرتبه و منزلت».^۲

سعدی همین اصطلاح را در بوستان نیز به کار برده و در ضمن ستایش ابوبکر سعد بن زنگی می‌گوید:
 از آن پیش حسنی سپاهش قوی است

که دست ضعیفان به جاهش قوی است^۳
 در توضیحات این کتاب از استاد گرانقدر بزرگوار و سعدی شناس برجسته، شادروان دکتر غلامحسین یوسفی، نیز با وجود آن همه دقت آن استاد فقید در تهیه شرح و توضیحات بوستان، معنایی درخور «جه جاه» نمی‌بینیم، بلکه باز بدون عنایت به معنای اصطلاحی آن به گونه‌ای نادرست معنی شده است، بدین گونه: «از آن رو پیش خداوند مقامی بلند دارد که تا آن‌ها به شکر و جلال وی تکیه دارند و نیرومندند»^۴
 از شرح ایشان «به شکوه و جلال وی» نیز پیداست که معنای لغوی مورد نظر استاد فقید برده است و پس

واما نظرایم نگارنده این است که همچنانکه کاربرد «جه جاه» در هر دو کتاب سعدی (که شرحیخانه هم شامل تر است و هم نظم) نشان می‌دهد، این لفظ در معنای اصطلاحی به کار رفته که معادل همان است که در متون قدیم «به اقبال» (= از اقبال)، «به بخت» و امثال اینها آمده و امروز در اصطلاح عامه چیزهایی همچون «از دولت سر» (گاه به غلط: از دولتی سر)، «به برکت وجود»، «از سایه سر» و مانند اینها رایج است. در حکایت گلستان، آن رفیق تنگدست به عنوان احترام به سعدی و در مقام تشایق شائسته از او در معنی می‌گوید: اگر از دولت سر یا به لطف یا به برکت وجود و پایداری شما شغل و راه گذران معیشت برای من فراهم گردد... در مقدمه بوستان نیز شاعر، می‌گوید: به برکت وجود ممدوح و در سایه لطف یا اقتدار او مرد ضعیف حال دیگر ناتوان و مقهور جور و زورگویی زورمندان و توانگران نیستند.

اکنون که معنای اصطلاحی «جه جاه» توضیح شده در باب مترادفهای یاد شده آن در متون کهن به ذکر چند شاهد بسنده می‌کنیم: به اقبالی: رودکی می‌گوید (عطاب به ممدوح)،

امروز به اقبالی تو ای میر خراسان

هم نبخت و هم روی نکو دارم و ستاد^۵

از اقبالی: نظامی (به همان معنی ولی در مقام طنز گوته، خطاب به مخاطب فرضی):

دل اگر این مهره آب و گل است

خبر هم از اقبالی تو صاحب‌دل است^۶

به بختی: فردوسی (از زبان پیلسم تورانی به پیران که او را از جنگ با رستم بر حذر داشتند):

که گر من کنم جنگ جنگی پلنگی

نیازم به بخت تو بر شاه تنگی^۷



استاد دکتر محقق و رئیس جمهور هند هم او می‌گوید (لا قبله گوردی به رستم به هنگام دیدار):
 مسراسورگ آن از بستان نشانند

به بخت تو جز روی خرم نشانند^۸

یادداشت‌ها:

۱. سعدی، گلستان، با معنی واژه‌ها و شرح جمله‌ها و ...، به کوشش دکتر عقیق خطیب رهبر، تهران، خلیفه‌نشین، تاریخ پیشگفتار ۱۳۳۸، ص ۹۱
۲. همانجا.
۳. بوستان سعدی، به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم (با تجدید نظر و تعدیم حروفی)، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۴، ص ۳۸ ب ۱۶۶.
۴. همانجا، ص ۲۲۲ ذیل شماره ۱۶۶
۵. عبدعلی میرزایی، ابوعلی رودکی و آثار منظوم رودکی، تحت نظری، براکتیسی (پریکسان) ۱۹۵۸، ص ۵۲۸. این بیت در فرهنگهای پارسی به شاهد و ستاده به معنای بسیار آمده است.
۶. مخزون الاسرار، طبع حسن وحید دستگردی (تهران، علمی، ۱۳۳۳) ص ۲۷، یا من دیوانه آن به کوشش نگارنده این منظوم، تهران، نغمه، ۱۳۷۶ همان صفحه
۷. شاهنامه، براساس طبع مسکوک، به کوشش سعید سعیدپایان، ج ۳ (تهران، قطره، ۱۳۷۳)، ص ۸۲۵.
۸. همانجا، ج ۲، ص ۱۸۶